مهارت‌های زندگی در
مدرسهٔ زندگی

محمدرضا حشمتی
سردبیر مجله رشد معلم

شاید یکی از مهم‌ترین رسالت‌ها و دلایل شکل‌گیری مدارس در تاریخ زندگی بشر به شکل امروزی، آماده‌سازی شهروندانی متعهد، فعال و خلاق باشد. در سایهٔ چنین برداشتی است که از نظر مربیان بزرگ تعلیم‌وتربیت، مدرسه نه فقط مکانی جهت آماده شدن برای زندگی است، بلکه در حقیقت اتمسفری برای تمرین زندگی و تجربهٔ عرصه‌های مختلف آن است، و بدین ترتیب، **مدرسه فقط مکان نیست بلکه فضا و جوّی دارد که در آن فرهنگ نیز جاری است؛ فرهنگی که ابعاد مختلف جهانی، ملی، بومی، مدرسه‌ای را در بردارد.** بر این اساس، آنچه می‌تواند رسالت و فلسفهٔ اصلی شکل‌گیری و توسعهٔ مدارس را در دوران کنونی توجیه کند، تربیت شهروندی و به عبارت دیگر عمل کردن مدارس به‌عنوان «مدرسهٔ زندگی» است، و به این ترتیب، مدرسه «زیستگاهی» است برای تمرین زندگی نه «گذرگاهی» برای ورود به عرصهٔ زندگی.

بی‌توجهی به این امر مهم و سوق دادن برنامه‌های درسی مدارس به سوی موضوعات صرفاً شناختی ، حاکمیت و سیطرهٔ ساختار مبتنی بر آزمون‌های استاندارد نظیر کنکور سبب آن شده است که آموزش مهارت‌های زندگی و شایستگی‌های ضروری برای زیست مؤثر به دانش‌آموزان، مورد توجه و دقت نظر قرار نگیرد.

متأسفانه در جامعهٔ ما هرگاه صحبت از مهارت‌های زندگی می‌شود، نشانگر ذهن ما مهارت‌های ده‌گانهٔ فردی سازمان بهداشت جهانی را یادآوری می‌کند؛ در حالی‌که مهارت‌های زندگی ابعاد مختلفی دارد که از جملهٔ آن‌ها مهارت‌های فردی،

خانوادگی، اجتماعی، فرهنگی، ملی، دینی و جهانی است.

توانمند شدن کودکان، نوجوانان و جوانان در انواع مهارت‌های مذکور، قطعاً نیازمند آموزش و تربیت است؛ البته آموزشی که صرفاً شناختی نباشد. بسیاری از مهارت‌های یاد شده فقط و فقط در مدرسه و فضاهای متعلق به آن مانند مکان‌های مورد بازدید، انواع اردوها، همایش‌ها و نشست‌ها امکان تحقق دارند. برای هم‌فهمی بیشتر، در زیر نمونه‌هایی از تجربه‌های مدرسه‌ای را با هم می‌خوانیم.

نمونهٔ ۱
تمرین تاب‌آوری، همدلی، گذشت و مدارا

در سال ۱۳۸۱ تعداد ۱۲۰ دانش‌آموز دبیرستانی در یکی از اردوهای زیارتی و تفریحی شهر قم شرکت کردند. سه اتوبوس تدارک دیدیم. با هماهنگی با دو رانندهٔ اتوبوس قرار شد در ۵۰ کیلومتری شهر قم هم‌زمان با غروب آفتاب رانندهٔ یکی از اتوبوس‌ها با کاهش سرعت اعلام کند که مشکلی ایجاد شده است و توقف کند. رانندهٔ اتوبوس دوم نیز برای کمک به او توقف کند. در مدتی که رانندگان مشغول به اصطلاح تعمیر ماشین هستند، مربیان رفتارها و گفتارهای دانش‌آموزان را زیر نظر داشته باشند. پس از آنکه این سناریو اجرا شد، عده‌ای از بچه‌ها از بدشانسی می‌گفتند و عده‌ای افسوس از دست دادن نماز جماعت مغرب را می‌خوردند. عده‌ای هم آرام بودند و می‌گفتند این هم یک خاطره است. عده‌ای دیگر نیز بی‌خیال مشغول بازی‌های اتوبوسی داخل اتوبوس بودند. در این میان، عده‌ای از بچه‌های اتوبوس سالم گلایه داشتند که چرا اتوبوس سالم ما باید برای کمک توقف کند و عده‌ای هم می‌گفتند خوش به حال بچه‌های اتوبوس سوم که الان نماز خوانده و زیارت هم کرده‌اند.

پس از رسیدن به شهر قم و زیارت، برای صرف شام به عمد اغذیه‌فروشی (کبابی) کوچکی را در نظر گرفتیم تا دانش‌آموزان به نوبت شام را میل کنند. در حالی‌که هوای آبان‌ماه شهر قم کمی سرد شده بود، عده‌ای می‌بایست در بیرون اغذیه‌فروشی منتظر بمانند تا نوبتشان شود. در این انتظار که برای گروه آخر حدود ۹۰ دقیقه بود، مربیان و دانش‌آموزان در خیابان و پارک روبه‌رو مشغول گفت‌وگو در زمینه‌های مختلف بودند.

پس از این اردو براساس خاطرهٔ اردوی قم، جلسات متعدد و گفت‌گوهای بسیاری در کلاس‌های مشاوره و جلسات هفتگی دربارهٔ موضوعات همدلی، تاب‌آوری، گذشت، شکر و مدارا داشتیم.

نمونهٔ ۲
مدیریت مالی اردو

اوایل دههٔ ۱۳۸۰ با ۹۰ دانش‌آموز و ۱۰ معلم در اردوی زیارتی، تفریحی، فرهنگی مشهد بودیم. برنامهٔ اردو به شکلی تنظیم شده بود که هر روز تعدادی از دانش‌آموزان مسئولیت شهرداری و تدارک برنامهٔ صبحانه، ناهار و شام را بر عهده داشتند و هر روز مبلغ مشخصی پول در اختیار سرشهرداران گذاشته می‌شد تا هزینه کنند. روزی گروهی تصمیم گرفتند ناهار آب‌دوغ خیار بدهند. با پولی که داشتند مواد لازم برای آب‌دوغ خیار شاه‌عباسی شامل (خامه، کشمش، گردو، ماست، سبزیجات تازه، نان خشک) را آماده کردند اما از آنجا که تجربه نداشتند و کمی هم ناشنوای حرف بزرگ‌ترها بودند، مواد لازم را بیش از نیاز تهیه و ترکیب کرده بودند. برای وعدهٔ شام فقط ۴۰ هزار تومان پول مانده بود که باید با آن از بچه‌ها پذیرایی می‌کردند. کسر بودجه باعث شد مبلغی پول از خودشان بگذارند و از دیگران هم قرض کنند و شب را با نان و پنیر و هندوانه پذیرایی کنند.

دانش‌آموزان آن دوره همیشه از این خاطره با عنوان «آب‌دوغ خیار شاه‌عباسی و شام شعب ابی‌طالبی!» یاد می‌کنند.

غرض از بیان نمونه‌ها این است که **درگیر شدن دانش‌آموزان با مهارت‌های زندگی به بستر، زمینه و برنامه‌ریزی و مدیریت نیاز دارد.**

باور من این است که اگر برای تدریس یک موضوع یک ساعته باید پیش از کلاس درس بیش از سه ساعت وقت گذاشت و برای فعالیت‌های آن تدبیر و برنامه‌ریزی کرد، برای درگیر کردن دانش‌آموزان با مهارت‌های زندگی در فضای مدرسه و در موقعیت‌های مختلف مانند صبحگاه، زنگ تفریح، مناسبت‌های ملی و مذهبی، مشارکت در فعالیت‌های اجرایی مدارس، وقت برنامهٔ ناهار و نماز و مرحله به مرحلهٔ برنامه‌های اردوها که فرصت‌های مهم و مناسبی برای تمرین مهارت‌های زندگی در فضاهای مدرسه‌اند، باید بسیار بیشتر از تدریس تدبیر و برنامه‌ریزی شود.

نکته‌ای که یادآوری آن ضروری است، همراهی و هم‌فهمی همهٔ معلمان و مسئولان مدرسه برای فعالیت‌های مربوط به مهارت‌های زندگی است و اگر خدای نکرده همراهی و همدلی نباشد، احتمال اثربخشی فعالیت‌ها کم می‌شود. به نظر می‌رسد آنچه مدرسه را به یک فضای یادگیری مؤثر برای مهارت‌های زندگی تبدیل می‌کند، توجه بیشتر به عناصر غیرشناختی است تا عناصر شناختی.

در این صورت است که مدارس ما از «گذرگاه و آموزشگاه» به «زیستگاه و مدرسهٔ زندگی و خانهٔ اول دانش‌آموزان» تبدیل می‌شوند و چنین مدارسی قطعاً خواستنی و دوست‌داشتنی خواهند بود.

آنچه می‌تواند رسالت و فلسفهٔ اصلی شکل‌گیری و توسعهٔ مدارس را در دوران کنونی توجیه کند، تربیت شهروندی و به عبارت دیگر عمل کردن مدارس به‌عنوان «مدرسهٔ زندگی» است، و به این ترتیب، مدرسه «زیستگاهی» است برای تمرین زندگی نه «گذرگاهی» برای ورود به عرصهٔ زندگی